

حکم فقهی تعلیم حدیث*

- علیرضا اعرافی**
- حسین مولودی***

چکیده

قرآن و روایات مهم‌ترین منابع معرفتی دین اسلام‌اند. در عصر ائمه^ع و در نظام آموزشی اسلامی تا قبل از دوران فراگیری آموزش و پرورش رسمی، آموزش دادن قرآن و حدیث در جامعه اسلامی در بین سایر علوم اولویت داشته است. متأسفانه در دوران معاصر، برنامه آموزش رسمی، بدون توجه به اولویت‌های برنامه درسی منطبق با مبانی نظری تربیتی اسلام طراحی شد. نتیجه این بی‌مهری محجوریت عملی روایات معصومان^ع در جامعه اسلامی ایران بوده است. کوشش برای اسلامی‌سازی مدارس، نیازمند تبیین مبانی نظری تعلیم علوم اسلامی از جمله علوم حدیث است.

در این مقاله با استفاده از روش اجتهاد جواهری، نخست، مفهوم تعلیم حدیث و ضرورت آن در بخش کلیات بررسی گردیده، سپس ادله مورد استناد در دو گروه ادله عام و ادله خاص مورد مذاقه قرار گرفته است.

* تاریخ وصول: ۱۳۹۴/۹/۱۷؛ تاریخ تصویب: ۱۳۹۴/۱۱/۱۵.

** دانشیار جامعه المصطفی^ع العالمیه.

*** دانشجوی دکتری جامعه المصطفی^ع العالمیه (نویسنده مسئول) (wahid.moshtaq1@gmail.com).

در نتیجه‌گیری اشاره شده است که تعلیم حدیث به عنوان اولی، مستحب مؤکد و دارای اولویت در تدریس است اما ممکن است حکم تعلیم حدیث در نتیجه عروض عناوین ثانویه به دیگر احکام خمس تغییر یابد.

کلیدواژه‌ها: حدیث، روایت، تعلیم، تعلیم حدیث، حکم تعلیم حدیث.

۱. بیان مسئله

تعلیم حدیث و حکم آن از دو منظر قابل بررسی و تأمل است. اول: تعلیم حدیث به معنای علم حدیث و مصطلحات حدیث که متأخر از زمان معصومان^ع شکل گرفته است. دوم: تعلیم حدیث به معنای تعلیم محتوای روایات و فهم و عمل به مضامین احادیث که در زمان خود معصومان^ع نیز اهتمام به فراگیری حدیث به این معنا رایج بوده است. در این بحث حکم تعلیم حدیث به معنای دوم بررسی می‌گردد.

آموزش احادیث و روایاتی که از پیامبر اکرم^ص نقل شده است، در حوزه‌های درسی عموم مسلمانان از دیرباز تاکنون استمرار داشته است (شلبی، ۱۳۸۷: ۶۲). شیعیان با توجه به منزلتی که برای اهل‌بیت پیامبر^ص قائل‌اند، در کنار احادیث نبوی به تعلیم و تعلم احادیث اهل‌بیت^ع نیز مشغول بوده‌اند. اما امروزه با توجه به جدایی برنامه درسی رسمی آموزش و پرورش از برنامه درسی حوزه‌های علمیه در اغلب کشورهای مسلمان، و انفعال طراحان آموزش رسمی از نظام آموزشی مدارس اروپا (علم‌الهدی، ۱۳۸۶: ۳۳)، آموزش روایات عملاً در مدارس محجور شده و دانش‌آموزان مسلمان بدون آشنایی با این معارف فارغ‌التحصیل می‌شوند.

پس از انقلاب اسلامی در ایران برنامه درسی آموزش و پرورش علی‌رغم رویکرد مثبت به تعلیم قرآن، جدایی خود را با آموزش حدیث تا کنون حفظ کرده است و مقاومت‌های نظری و عملی در برابر اسلامی کردن محتوای برنامه آموزشی از سوی برخی صاحب‌نظران و دست‌اندرکاران آموزش و پرورش وجود داشته است (همان/ ۱۱۲). از این‌رو، ضرورت دارد نخست مبانی نظری برنامه درسی منطبق بر نظام تربیتی اسلام تبیین و مستدل شود و پس از آن برنامه درسی در نظام رسمی کشور مطابق با این مبانی بازطراحی گردد. در تبیین نظری، فقه تربیتی به عنوان نقطه اتصال فقه و تربیت می‌تواند متکفل تبیین فقهی و ترسیم نظام اولویت فقهی برنامه درسی مطلوب در اسلام قرار گیرد.

در بررسی فقهی آموزش حدیث توجه به این نکته ضروری است که اشاره به تعلیم حدیث در منابع فقهی اغلب به طور ضمنی مورد توجه قرار گرفته است، مثلاً امر به تعلیم اعتقادات و یا

احکام حلال و حرام شده است که لازمهٔ عرفی و عقلی آن آموزش احادیثی است که محتوای اعتقادی و یا فقهی دارند. بنابراین، حکم تعلیم حدیث را باید در عناوین مختلفی جست‌وجو کرد که یا به طور مستقیم و یا بالملازمه اشاره به تعلیم حدیث دارند.

حدیث در کنار قرآن و عقل به عنوان یکی از منابع فهم دین و تفقه در احکام به شمار می‌رود. بنابراین، حکم رجحان مطلق تعلیم علوم دینی شامل تعلیم احادیث نیز می‌گردد (اعرافی، ۱۳۸۷: ۱/۱۷۶). اما در این بخش به دنبال یافتن شواهد و ادلهٔ خاص در مورد تعلیم حدیث هستیم تا ابعاد جدیدی از احکام تعلیم حدیث روشن گردد. با توجه به تبعی که تاکنون انجام شده است، در این زمینه کتاب و یا مقاله‌ای که مستقلاً به بررسی فقهی حکم تعلیم حدیث بپردازد یافت نشد و می‌توان این تحقیق را اولین نگارش مستقل در این موضوع به شمار آورد.

این مقاله با استفاده از روش اجتهادی با کاوش در منابع اصیل معارف دینی، به دنبال یافتن پاسخی برای این پرسش‌هاست: حکم تعلیم حدیث از نظر فقهی چیست در صورت رجحانی بودن حکم تعلیم حدیث این رجحان وجوبی است یا استحبابی؟ این حکم تبعیدی است یا توصلی؟ عینی است یا کفایی؟ و حکم روش‌های مختلف تعلیم حدیث چیست؟

۲. مفهوم حدیث و واژگان مرتبط و مشابه

۲-۱. حدیث

۲-۱-۱. حدیث در لغت: لغویون عموماً حدیث را چیزی جدید معنا کرده‌اند، مثلاً کالای جدید یا کلام جدید (ابن منظور، ۱۴۱۴: ۲/۱۳۳؛ راغب، ۱۴۱۲: ۲۲۳). در حدیث ما به نو بودن خبری که نقل می‌کنیم توجه داریم، اما روایت فقط به معنای نقل خبر از جایی به جایی است و در اخبار فقط گفتن خبر مورد توجه است (مصطفوی، ۱۳۶۸: ۲/۱۷).

۲-۲-۱. حدیث در اصطلاح: شیخ بهایی در کتاب وجیزه می‌گوید: حدیث عبارت از کلامی است که از قول یا فعل و یا تقریر معصوم^۱ حکایت می‌کند و اطلاق آن نزد ما بر چیزی که از غیر معصوم رسیده باشد مجاز است (معارف، ۱۳۸۵: ۲۱۵). حدیث پژوهان معاصر نیز عموماً با این معنا موافق‌اند و به این معنا حدیث به صحیح و غیر صحیح تقسیم می‌گردد.

۲-۲. سنت

۲-۲-۱. سنت در لغت: سنت در لغت به معنای سیره، شیوه و روش است (ابن منظور، همان: ۲۲۵-فیومی، ۱۴۱۴: ۲/۲۹۲). گرچه بعضی مانند خطابی و ازهری آن را مختص به شیوه صحیح دانسته‌اند (زبیدی، ۱۴۱۴: ۹/۲۴۴)، از نظر عموم واژه‌شناسان این کلمه می‌تواند شامل شیوه صحیح و ناصحیح و خوب و بد شود (ابن منظور، همان: ۱۳/۲۲۵، فیومی، همان: ۲/۲۹۲، مصطفوی، همان: ۵/۲۳۸). چنان‌که روایتی از امام باقر[×] (برقی، ۱۳۷۱: ۲۷) به دو نوع سنت حسنه و سیئه اشاره دارد.

۲-۲-۲. سنت در اصطلاح: سنت در اصطلاح به سه معنا به کار رفته است: ۱. سنت در برابر بدعت که بیشتر در میان متکلمان شایع است. ۲. سنت در برابر واجب که بیشتر در میان فقها رایج است و به معنای مستحب است. ۳. سنت به معنای قول، فعل و تقریر معصوم[×]. این اصطلاح در میان محدثان رایج است. در این بحث منظور از تعلیم سنت این تعریف است (نصیری، ۱۳۹۰: ۴۰۳). با توجه به این تعریف، سنت فقط یک قسم است و آن، سنت صحیح و مصون از کذب است.

بر طبق دو تعریفی که از حدیث و سنت ارائه شد، می‌توان حدیث را همان حکایت سنت نامید. در این بخش نیز هر جا صحبت از حدیث است، منظور، همان سنت قطعیه محکمه (حکایت کننده) است.

۲-۳. خبر، اثر، روایت

این سه واژه گرچه از دیدگاه لغوی تفاوت‌هایی با یکدیگر دارند، از نظر اصطلاحی در یک معنا به کار رفته‌اند و هر سه به همان معنای حدیث‌اند. البته اهل تسنن، گاهی برای فرق گذاشتن بین کلمات صحابه و تابعین با احادیث نبوی[|] به آن کلمات، «اثر» اطلاق می‌نمایند و کلام نبوی را حدیث می‌گویند.

بنا بر تعاریف به دست آمده از اصطلاحات مختلف حدیثی، عنوان حدیث در بحث تعلیم حدیث شامل اصطلاحات خیر، اثر و روایت است و به معنای حکایت قول و رفتار و تقریر معصوم است، اما شامل «اثر» به معنای کلام صحابه یا تابعین نمی‌گردد.

۲-۴. تعریف تعلیم حدیث

در زبان عربی، تعلیم از باب تفعیل و از ماده «علم» است و به معنای آموزش دادن و یاد دادن می‌باشد و در فارسی نیز به همان معنا به کار می‌رود (راغب، همان: ۱ / ۵۸۰، معین، مدخل علم). تعلیم تغییری است که در حوزه شناختی ایجاد می‌شود. در تعلیم نوعی استمرار و تثبیت وجود دارد، به خلاف اعلام که به «رساندن خبر» بدون استمرار اطلاق می‌شود.

معنای اصطلاحی این واژه تفاوت چندانی با معنای لغوی آن ندارد. تکیه بر نقش آسان‌سازی یادگیری، در تعریف تعلیم در متون علوم تربیتی دیده می‌شود. آموزش در تعریفی جامع به این معناست: «هرگونه فعالیت یا تدبیر از پیش طرح‌ریزی شده که هدف آن آسان کردن یادگیری در یادگیرندگان است» (اعرافی، همان: ۱ / ۷۸). تعلیم حدیث نیز به این معناست: «هرگونه فعالیت یا تدبیر از پیش طرح‌ریزی شده است که هدف آن آسان کردن یادگیری حدیث در یادگیرندگان است.»

نوشتن و نشر علوم به صورت مکتوب، نقل و اعلام نظریات دیگر عالمان، استفاده از ابزارها و فن‌آوری‌های جدید نشر علوم، نمونه‌هایی از مقدمات و بسترسازی‌های آموزش حدیث هستند. اگرچه تعریف تعلیم حدیث شامل امور مقدماتی که ممکن است در جهت تعلیم حدیث مفید باشند نمی‌گردد. اما در بحث پیش‌رو ادله احکام امور مقدماتی و زمینه‌ساز تعلیم مانند نقل حدیث، حفظ حدیث و کتابت حدیث نیز مورد بررسی و استناد قرار خواهد گرفت.

۳. بررسی ادله

۳-۱. ادله عامه

۳-۱-۱. **دلیل عقلی:** از نظر عقلی بین رجحان تعلم و فراگیری یک علم با رجحان تعلیم و آموزش آن علم ملازمه برقرار است. زیرا از نظر عقلایی و عرفی قبیح است که فراگیری علمی

واجب یا مستحب باشد، اما یاد دادن آن علم ارزشی نداشته باشد. بنابر قاعدهٔ تلازم، حداقل استحباب تعلیم علوم مشخص می‌شود (اعرافی، همان: ۴۳/۲). قدر متیقن از علوم دینی نیز آیات قرآن و روایات معرفت‌آفرین معصومان^۱ است. بنابراین، استحباب تعلیم حدیث با این قاعده ثابت می‌گردد.

۲-۱-۳. **دلیل قرآنی:** در بحث تعلیم قرآن به عناوین عامی در آیات قرآن اشاره شد که از آن‌ها استحباب مؤکد آموزش قرآن استفاده می‌شد. در تعلیم حدیث هم می‌توان از همین آیات به استحباب آموزش حدیث استدلال کرد. برای نمونه می‌توان به آیاتی اشاره کرد که به قاعده اعانه و لزوم تعاون بر کار نیک (مائه: ۲) و یا قاعدهٔ وقایه و حفظ اهل و خانواده خود از آتش جهنم (تحریم: ۶) دلالت دارند. مشخص است که نشر و تعلیم روایات معصومان^۱ که حاوی معارف دینی هستند از بهترین کارهای خیر است و فهم و عمل به مضامین این روایات، راه نجات از آتش و رسیدن به قرب خداوند است (کلینی، ۱۴۲۹: ۱۸۷/۲).

۳-۱-۳. **دلیل روایی:** روایات متعددی وجود دارند که اصل تعلیم خیر و هدایت را نیک دانسته (همان: ۴۱/۱) و برای معلم خوبی‌ها فضل و ثواب فراوان برمی‌شمارند. به عنوان نمونه، امام باقر[×] می‌فرماید:

إِنَّ الَّذِي يَعْلَمُ الْعِلْمَ مِنْكُمْ لَهُ أَجْرٌ مِثْلُ أَجْرِ الْمُتَعَلِّمِ، وَ لَهُ الْفَضْلُ عَلَيْهِ، فَتَعَلَّمُوا الْعِلْمَ مِنْ حَمَلَةِ الْعِلْمِ، وَ عَلِّمُوهُ إِخْوَانَكُمْ كَمَا عَلَّمَكُمُوهُ الْعُلَمَاءُ (همان: ۸۳/۱؛ مجلسی، ۱۴۰۳: ۱/۱۷۱).

در این روایت صحیحه، امام[×] اشاره می‌کند که اجر و فضل معلم علم بالاتر از متعلم است و به یاران خویش دستور می‌دهد که علوم خود را آموزش دهید. با توجه به اینکه علم قرآن و تفسیر و حدیث در رأس علوم اهل بیت قرار داشتند و در بخش کلیات مشخص شد که منظور از علم در کلام اهل بیت قدر متیقن علم دینی است، علم حدیث یقیناً مشمول این روایت می‌گردد (اعرافی، ۱۳۸۷: ۲/۱۴۰).

۲-۳. ادله خاصه

دلیل خاص در بحث آموزش و نشر حدیث روایات متعددی است که به این موضوع اشاره دارد. روایات به دست آمده در موضوع آموزش حدیث را می‌توان به گروه‌های متفاوتی تقسیم کرد.

۱-۲-۳. طایفه اول: نشر حدیث

دسته‌ای از روایات به گسترش و نشر حدیث ترغیب می‌کند. تعبیر «بث الحدیث» در این روایات به معنای نشر حدیث است.

روایت اول: موثقه معاویه بن عمار: مُحَمَّدُ بْنُ يَعْقُوبَ عَنِ الْحُسَيْنِ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنْ أَحْمَدَ بْنِ إِسْحَاقَ عَنْ سَعْدَانَ بْنِ مُسْلِمٍ عَنْ مُعَاوِيَةَ بْنِ عَمَارٍ قَالَ قُلْتُ لِأَبِي عَبْدِ اللَّهِ \times رَجُلٌ رَأَوِيَهُ لِحَدِيثِكُمْ يَبُثُّ ذَلِكَ فِي النَّاسِ وَيَسُدُّهُ فِي قُلُوبِهِمْ وَ قُلُوبِ شِيعَتِكُمْ وَ لَعَلَّ عَابِدًا مِنْ شِيعَتِكُمْ لَيْسَتْ لَهُ هَذِهِ الرَّوَايَةُ أَيُّهُمَا أَفْضَلُ قَالَ الرَّوَايَةُ لِحَدِيثِنَا يَشُدُّ بِهِ قُلُوبَ شِيعَتِنَا أَفْضَلُ مِنْ أَلْفِ عَابِدٍ (حر عاملی، ۱۴۰۹: ۲۷ / ۷۸).

بحث سندی: تمام راویان حدیث توثیق دارند. در مورد سعدان بن مسلم گرچه از نجاشی و شیخ طوسی توثیقی دریافت نشده، وی از مشایخ ابن ابی عمیر است که توثیق عام شده‌اند، مرحوم خوئی با استناد به سخن سید داماد وی را توثیق کرده است (خوئی، ۱۴۱۳: ۸ / ۱۰۱).

روایت دوم: عده من اصحابنا عن أحمد بن محمد بن خالد البرقي عن بعض أصحابه عن أبي سعيد الخيبري عن المفضل بن عمر قال قال لي أبو عبد الله \times اكتب و بث علمك في إخوانك فإن مت فأورث كتبك بنيك فإنه يأتي على الناس زمان هرج لا يأنسون فيه إلا بكتبهم (كلینی، همان: ۱ / ۵۳).

بحث سندی: در این روایات تعبیر «بعض اصحاب» برقی برای ما روشن نیست و این فرد یا افراد مبهم هستند. به همین علت سند روایت ضعیف است. همچنین ابوسعید الخیبری توصیفی در کتب رجال ندارد.

بحث دلالی: این دو روایت به «بث الحدیث» به معنای نشر حدیث اشاره دارند. گرچه در روایت اول امر به نشر حدیث نشده است و تنها رجحان این عمل فهمیده می‌شود، در روایت دوم امر به مطلق نشر علم در بین شیعیان شده است که دارای سه مرحله است: نوشتن احادیث؛ نشر این علوم در بین شیعیان؛ به ارث گذاشتن این کتاب‌ها در بین فرزندان. تعبیر امر در هر سه مرحله ظهور در وجوب دارد و با الغای خصوصیت از شخص راوی این حدیث، سایر افرادی را که قادر بر نوشتن حدیث یا نشر کتاب‌های حدیثی و یا به یادگار گذاشتن این کتاب‌ها در میان اهل خود هستند شامل می‌شود. اما با توجه به ذیل حدیث که علت و یا حکمت این حکم را بیان می‌دارد، مشخص است که نشر حدیث به عنوانه موضوع وجوب نیست، بلکه چون زمانی خواهد آمد که مردم به این علوم نیازمند خواهند شد و جز از طریق این کتاب‌ها راهی به احکام الهی نخواهند داشت، امر به نوشتن و نشر علوم اهل بیت شده است. بنابراین، عنوان اصلی و متعلق وجوب همان «حفظ و صیانت از حدیث» است و نشر و نوشتن فعالیت‌هایی این‌گونه مصادیق عنوان اصلی به شمار می‌روند.

۲-۳. طایفه دوم: حفظ احادیث

روایت اول: حَدَّثَنَا عَلِيُّ بْنُ أَحْمَدَ بْنِ مُوسَى الدَّقَاقُ قَالَ حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ الْأَسَدِيُّ الْكُوفِيُّ أَبُو الْحُسَيْنِ قَالَ حَدَّثَنَا مُوسَى بْنُ عِمْرَانَ النَّخَعِيُّ عَنْ عَمِّهِ الْحُسَيْنِ بْنِ يَزِيدَ عَنْ إِسْمَاعِيلَ بْنِ أَبِي زِيَادٍ عَنْ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنْ أَبِيهِ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيٍّ عَنْ أَبِيهِ عَلِيِّ بْنِ الْحُسَيْنِ عَنْ أَبِيهِ الْحُسَيْنِ بْنِ عَلِيٍّ قَالَ: إِنَّ رَسُولَ اللَّهِ | أَوْصَى إِلَى أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ × وَ كَانَ فِيمَا أَوْصَى بِهِ أَنْ قَالَ لَهُ يَا عَلِيُّ مَنْ حَفِظَ مِنْ أُمَّتِي أَرْبَعِينَ حَدِيثًا يَطْلُبُ بِذَلِكَ وَجْهَ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ وَ الدَّارَ الْآخِرَةَ حَشْرَهُ اللَّهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ مَعَ النَّبِيِّينَ وَ الصِّدِّيقِينَ وَ الشُّهَدَاءِ وَ الصَّالِحِينَ وَ حَسَنَ أَوْلَادِكَ رَفِيقًا (صدوق، ۱۳۶۲: ۲/ ۵۴۳).

بحث سندی: گرچه اغلب راویان این روایت توثیق شده‌اند، در برخی دیگر از این راویان اختلاف است؛ از جمله موسی بن عمران النخعی که توثیقی در کتب رجالی ندارند الا اینکه نامش در اسناد کتاب کامل الزیارات به چشم می‌خورد. به همین جهت روایت تضعیف می‌شود.

روایت دوم: رَوَاهُ الصَّدُوقُ فِي الْأَمَالِي عَنْ أَبِيهِ عَنْ سَعْدِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ عَنْ أَحْمَدَ بْنِ الْحُسَيْنِ بْنِ سَعِيدٍ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ جَمْهُورِ الْعَمِّيِّ عَنْ عَبْدِ الرَّحْمَنِ بْنِ أَبِي نَجْرَانَ عَنْ عَاصِمِ بْنِ حُمَيْدٍ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ مُسْلِمٍ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ: قَالَ مَنْ حَفِظَ مِنْ شِيعَتِنَا أَرْبَعِينَ حَدِيثًا بَعَثَهُ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ يَوْمَ الْقِيَامَةِ فِقِيهَاً عَالِماً وَ لَمْ يَعْذِبْهُ (همان: ۳۰۷).

بحث سندی: سند این روایت با مشکل ضعف محمد بن جمهور روبه‌روست و نیز با توجه به نسبت غلو و توقف رجالیون در احادیث احمد بن الحسین بن سعید (نجاشی، بی‌تا: ۷۸) این روایت تضعیف می‌شود.

روایت سوم: حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ الْحَسَنِ بْنِ أَحْمَدَ بْنِ الْوَلِيدِ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ الْحَسَنِ الصَّفَّارُ عَنْ عَلِيِّ بْنِ إِسْمَاعِيلَ عَنْ عُبَيْدِ اللَّهِ الدَّهْقَانَ قَالَ أَخْبَرَنِي مُوسَى بْنُ إِبْرَاهِيمَ الْمَرْوَزِيُّ عَنْ أَبِي الْحَسَنِ * قَالَ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ | مَنْ حَفِظَ مِنْ أُمَّتِي أَرْبَعِينَ حَدِيثًا مِمَّا يَحْتَاجُونَ إِلَيْهِ مِنْ أَمْرِ دِينِهِمْ بَعَثَهُ اللَّهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ فِقِيهَاً عَالِماً (حر عاملی، همان: ۲۷ / ۹۵).

بررسی سندی: نجاشی عبیدالله بن عبدالله الدهقان الواسطی را تضعیف کرده است (نجاشی، همان: ۲۳۲). همچنین موسی بن ابراهیم المروزی در سند این روایت توثیق ندارد.

بحث دلالی: این دسته از روایات به حفظ الحدیث اشاره دارند. در بررسی معنای دلالی نخست به شناخت معنای حفظ حدیث می‌پردازیم و سپس به دلالت این روایات بر موضوع تعلیم حدیث اشاره خواهیم داشت.

الف. در اینکه مراد از حفظ در این روایات چیست نظرات متفاوتی بیان شده است. برخی مانند شیخ بهایی & حفظ حدیث را به معنای به یاد سپردن متن روایات می‌دانند (مازندرانی، ۱۳۸۲:

۲/ ۲۲۹) و احادیثی را نیز بر این مدعی شاهد آورده‌اند که نشان می‌دهد حافظین متن احادیث، موضوع دعای پیامبر را قرار گرفته‌اند.

در برابر این نظر، گروهی دیگر از علما ابراز مخالفت کرده‌اند و ضمن ناکافی دانستن ادله ایشان منظور از حفظ حدیث را حفظ الفاظ و درک معنا و عمل به محتوا دانسته‌اند (همان؛ ملاصدرا، ۱۳۸۳: ۲/ ۲۵۶؛ میرداماد، ۱۴۰۳: ۱۰۸). از این دسته ملاصدرا در شرح اصول کافی می‌فرماید: اگر این احادیث تنها بر ظاهر خود حمل شوند مخالف قول خداوند در قرآن است که در ذم اهل کتابی که تنها الفاظ دستورات را حفظ کرده‌اند و به معانی آن نپرداخته‌اند می‌فرماید: «مثل الذین حمل التوراه ثم لم یحملوها کمثل الحمار یحمل اسفاراً» (جمعه: ۵؛ ملاصدرا، همان).

همچنین با توجه به ذیل روایات این طایفه، مراد از حفظ حدیث علاوه بر به خاطر سپردن حدیث، عمل به مضمون و نشر آن نیز در بین مردم است. لذا علمای شیعه برای اینکه مصداق این روایت گردند کتاب‌هایی با عنوان «اربعین حدیث» تألیف و در بین مردم منتشر می‌کردند.

ب. اگرچه اثبات صحت این روایات از نظر سندی مشکل است، با توجه به کثرت آن‌ها در نقل یک معنای واحد که به حد استفاضه رسیده است و عنایت بزرگان شیعه بلکه علمای مسلمین به این مضمون با نوشتن کتاب‌های اربعین حدیث که به اربعینیات مشهورند، می‌توان وثاقت مضمون این روایات را پذیرفت. این روایات اگر چه مستقیماً به تعلیم حدیث اشاره ندارند، می‌توان تعلیم حدیث را نیز یکی از اعمالی دانست که تحت عنوان حفظ الحدیث قابل جمع است. احادیث حفظ الحدیث، هم با توجه به معنای حفظ که به نشر روایت اشاره دارد و هم با توجه به ذیل روایات - مخصوصاً روایت سوم - که بر احتیاج مردم به این روایات دلالت دارد، شامل عنوان تعلیم حدیث می‌شود.

ج. این روایات بر رجحان حفظ الحدیث دلالت دارند. همان‌طور که قبلاً اشاره شد، نمی‌توان حکم به الزام موضوعی کرد که به انجام دهنده آن وعده پاداش داده شده است، زیرا وعده ثواب اعم از استحباب و الزام است مگر اینکه قرینه‌ای بر الزام یا استحباب دلالت نماید. از

ملاحظه عمل و فتوای فقها مشخص می‌شود، رجحانی بیش از استحباب برای مضمون این روایات قائل نشده‌اند.

۳-۲-۳. طایفه سوم: روایت الحدیث

روایت اول: صحیحہ ابی بصیر: عَنْ عَلِي بْنِ إِبْرَاهِيمَ عَنْ أَبِيهِ عَنْ ابْنِ أَبِي عُمَيْرٍ عَنْ مَنْصُورِ بْنِ يُونُسَ عَنْ أَبِي بَصِيرٍ قَالَ قُلْتُ لِأَبِي عَبْدِ اللَّهِ \times قَوْلُ اللَّهِ جَلَّ تَنَاوُهُ الَّذِينَ يَسْتَمْعُونَ الْقَوْلَ فَيَتَّبِعُونَ أَحْسَنَهُ قَالَ هُوَ الرَّجُلُ يَسْمَعُ الْحَدِيثَ فَيَحَدِّثُ بِهِ كَمَا سَمِعَهُ لَا يَزِيدُ فِيهِ وَلَا يَنْقُصُ مِنْهُ (حر عاملی، همان: ۸۰ / ۲۷).

بحث دلالتی: این روایت و روایات دیگری که آن را تأیید می‌کنند (کلینی، همان: ۵۱ / ۱)، بر رجحان نقل و روایت حدیث دلالت دارند، زیرا این افراد در قرآن ستوده شده‌اند و از طرف دیگر روایت حدیث، ملاکی برای فضیلت شیعیان معرفی شده است. اگر چه این روایات مستقیماً به تعلیم حدیث اشاره ندارند، از اطلاق این روایات می‌توان رجحان تعلیم حدیث را نیز ثابت نمود، زیرا اساس تعلیم حدیث بر روایت آن است، به طوری که گاهی نقل حدیث مساوی با تعلیم آن است، مانند هنگامی که در پاسخ حکمی از احکام روایتی نقل می‌گردد و مخاطب از همین روایت حکم عمل خویش را دریافت می‌کند.

۳-۲-۴. طایفه چهارم: کتابت حدیث

روایت اول: صحیحہ عبید بن زرارہ: وَ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ يَحْيَى عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ عَيْسَى عَنِ الْحَسَنِ بْنِ عَلِي بْنِ فَضَّالٍ عَنِ ابْنِ بُكَيْرٍ عَنْ عَبِيدِ بْنِ زُرَّارَةَ قَالَ قَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ \times احْتَفِظُوا بِكُتُبِكُمْ فَإِنَّكُمْ سَوْفَ تَحْتَاجُونَ إِلَيْهَا.

روایت دوم: وَ عَنْ الْحُسَيْنِ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنْ مُعَلَّى بْنِ مُحَمَّدٍ عَنِ الْحَسَنِ بْنِ عَلِي الْوَشَاءِ عَنْ عَاصِمِ بْنِ حُمَيْدٍ عَنْ أَبِي بَصِيرٍ قَالَ سَمِعْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ \times قُولُوا اكْتُبُوا فَإِنَّكُمْ لَا تَحْفَظُونَ حَتَّى تَكْتُبُوا (حر عاملی، همان: ۸۱ / ۲۷).

بحث سندی: در وثاقت معلی بن محمد اختلاف شده است (نجاشی، همان: ۴۱۸؛ خویی، همان: ۱۸ / ۲۵۷). وثوق ایشان با توجه به تضعیف نجاشی خالی از اشکال نیست.

روایت سوم: مرسله مفضل بن عمر: و عَنْ عِدَّةٍ مِنْ أَصْحَابِنَا عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ خَالِدِ الْبَرْقِيِّ عَنْ بَعْضِ أَصْحَابِنَا عَنْ أَبِي سَعِيدِ الْخَيْبَرِيِّ عَنِ الْمُفْضَلِ بْنِ عُمَرَ قَالَ قَالَ لِي أَبُو عَبْدِ اللَّهِ × اَكْتُبْ وَ بُثْ عِلْمَكَ فِي إِخْوَانِكَ فَإِنْ مَتَّ فَأُورَثْ كُتُبَكَ بَنِيكَ فَإِنَّهُ يَأْتِي عَلَى النَّاسِ زَمَانٌ هَرَجٌ لَا يَأْتُسُونَ فِيهِ إِلَّا بِكُتُبِهِمْ (حر عاملی، همان: ۲۷ / ۸۲).

بحث دلالی: از نظر تاریخی، هر جا در کلام اهل بیت[^]، سخن از علم و نوشتن آن است، اشاره به عمومی است که از ناحیه ایشان منتشر می شده است و روایات فراوانی بر این موضوع تأکید دارند (کلینی، همان: ۱ / باب علم ائمه). کتب اصحاب اهل بیت[^] نیز در دو موضوع خلاصه می شد: یا قرآن کریم بود که الفاظ مخصوصی برای دلالت به آن استفاده می شد، مانند خود لفظ قرآن یا مصحف و کتاب الله و مانند آن و یا کتاب های حدیثی بوده که مشحون از بیانات اهل بیت[^] بود.

ظواهر روایاتی که به کتابت حدیث اشاره دارند به سه موضوع دلالت دارد.

موضوع اول: ضرورت حفظ کتاب های است که اصحاب ائمه[^] نوشته اند. روایت اول که صحیح السند نیز بود بر این موضوع دلالت داشت. امر «احتفظوا» در این روایات الزامی است و حکم وجوبی را بیان می نماید.

موضوع دوم: اشاره به نکته تکوینی است که انسان با نوشتن حفظ می کند و نمی توان به حافظه اعتماد و اکتفا نمود. روایات دوم بر این مضمون دلالت داشتند. این روایت مطلق است و دلالتی بر امر به کتابت حدیث ندارد.

موضوع سوم: امر به کتابت علوم اهل بیت[^] و نشر آن در بین پیروان ایشان است که روایت سوم بر آن دلالت داشت. این روایت تنها روایتی است که مستقیماً به موضوع تعلیم حدیث و

نشر آن دلالت دارد، اما با ضعف سند روبه‌روست. بحث از دلالت آن در دسته اول از روایات گذشت.

نکاتی از مجموعه این احادیث استفاده می‌شود.

نکته اول: دلالت «احتفظوا» بر حفظ کتاب‌های روایی مشخص است اما می‌توان از این امر لزوم کتابت حدیث را نیز استفاده کرد. به این طریق که امر در احتفظوا مطلق است و شامل تمام راه‌های حفظ نوشته‌های حدیثی است و یکی از طرق حفظ حدیث که مخصوصاً در آن زمان کاملاً مرسوم بوده و بهترین راه حفظ کتب به شمار می‌رفته، استنساخ نوشته حدیثی بوده است. بنابراین، اطلاق «احتفظوا» شامل تمام راه‌های حفظ حدیث از جمله کتابت و نسخه‌نویسی احادیث می‌شود.

نکته دوم: همان‌طور که در ذیل روایت اول و سوم بیان شد، حکمت حفظ کتاب‌های حدیثی، نیازی است که پیروان اهل‌بیت^۱ به این کتاب‌ها پیدا می‌کنند. بنابراین، حفظ کتاب‌های حدیثی به خودی خود رجحان دارد، ولی در صورتی که مردم برای حفظ دین خود و آشنایی با مسائل مورد نیاز خود به این کتاب‌ها محتاج باشند، حفظ کتب حدیثی و کتابت احادیث واجب می‌شود.

نکته سوم: روایت سوم که مستقیماً به کتابت و نشر حدیث در بین مردم اشاره دارد، با توجه به حکمتی که در ذیل آن بیان شده است، دلالت بر لزوم کتابت حدیث و نشر آن در هنگام احتیاج پیروان اهل‌بیت^۱ به این احادیث دارد. بنابراین، از مجموعه این روایات، مطلق رجحان کتابت حدیث استفاده می‌شود و باید قرینه‌ای بر الزام کتابت در میان باشد تا بتوان به کمک آن قرینه به کتابت حدیث حکم الزامی نمود.

نکته چهارم: هیچ‌کدام از این روایات بر تعلیم حدیث دلالت نداشتند. دلالت مستقیم این احادیث بر کتابت حدیث و نشر این کتب است که ابزاری برای تعلیم و تعلم حدیث هستند. اما می‌توان با تنقیح مناط تعلیم حدیث را نیز مشمول این روایات دانست، زیرا یکی از راه‌های

حفظ احادیث و رفع نیاز مردم به مضامین احادیث، تعلیم روایات است. در این صورت نیز حداکثر رجحان تعلیم حدیث اثبات می‌شود.

۵-۲-۳. طایفه پنجم: تسدید الحدیث

«تسدید» در لغت از ماده «سدد» به معنای رسوخ و استحکام گرفته شده است. «تسدید الحدیث فی قلوب المؤمنین»، به معنای نوعی ترسیخ مضامین و مفاد حدیث در قلوب مؤمنان است (مصطفوی، همان: ۸۱ / ۵).

موثقه معاویه بن عمار: مُحَمَّدُ بْنُ يَعْقُوبَ عَنِ الْحُسَيْنِ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنْ أَحْمَدَ بْنِ إِسْحَاقَ عَنْ سَعْدَانَ بْنِ مُسْلِمٍ عَنْ مُعَاوِيَةَ بْنِ عَمَّارٍ قَالَ قُلْتُ لِأَبِي عَبْدِ اللَّهِ \times رَجُلٌ رَأَوِيَهُ لِحَدِيثِكُمْ يَبُتُّ ذَلِكَ فِي النَّاسِ وَيَسُدُّهُ فِي قُلُوبِهِمْ وَ قُلُوبِ شِيعَتِكُمْ وَ لَعَلَّ عَابِدًا مِنْ شِيعَتِكُمْ لَيْسَتْ لَهُ هَذِهِ الرَّوَايَةُ أَيُّهُمَا أَفْضَلُ قَالَ الرَّوَايَةُ لِحَدِيثِنَا يَشُدُّ بِهِ قُلُوبَ شِيعَتِنَا أَفْضَلُ مِنْ أَلْفِ عَابِدٍ (حر عاملی، همان: ۷۸ / ۲۷).

بحث دلالی: در این روایت گرچه مستقیماً تعبیر تعلیم حدیث به کار نرفته است، به اثر تعلیم حدیث که همان ایجاد علقه قلبی و محکم شدن قلب‌ها در هدایت با فرا گرفتن احادیث است اشاره شده است. امام \times تنها به تعبیر «بث العلم» اکتفا نمی‌کند، بلکه در ادامه می‌فرماید که این نشر علم باید به گونه‌ای باشد که در قلوب افراد جای بگیرد که این تأثیر فقط با نشر علم حاصل نمی‌گردد. با توجه به لفظ «افضل» که در روایت آمده و برتر دانستن حدیث‌آموزی بر عبادت که خود عبادت یا واجب است یا مستحب، اصل استحباب تعلیم حدیث به صراحت از این روایت استفاده می‌شود.

۶-۲-۳. طایفه ششم: افاده الحدیث

فایده رساندن در لغت به این معناست که به کسی چیزی را اعطا نمایی که فاقد آن است. کسی که حدیثی را آموخته است در صورتی که روایت را برای دیگری که به آن آگاه نیست نقل نماید، به او فایده رسانده است.

مرسله جمیل: عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ يَحْيَى عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدَ بْنِ عِيسَى عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ عَنْ رَجُلٍ عَنْ جَمِيلٍ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ × قَالَ سَمِعْتُهُ يَقُولُ الْمُؤْمِنُونَ خَدَمَ بَعْضُهُمْ لِبَعْضٍ قُلْتُ وَ كَيْفَ يَكُونُونَ خَدَمًا بَعْضُهُمْ لِبَعْضٍ فَقَالَ يَفِيدُ بَعْضُهُمْ بَعْضًا الْحَدِيثَ (همان: ۸۷ / ۲۷).

بحث دلالی: در این روایت امام × افاده حدیث را نوعی خدمت برخی مؤمنان به دیگر مؤمنان دانسته‌اند. افاده حدیث به معنای انتقال حدیث است، یعنی حدیثی را که بلد بود به دیگری انتقال داد. افاده حدیث اعم از افاده لفظ یا معناست و شامل تعلیم حدیث نیز می‌گردد. اگرچه این روایت به صورت جمله خبری بیان شده است، می‌توان این اخبار را کاشف از امر رجحانی به افاده حدیث دانست و با توجه به اینکه تعبیر خدمت در روایت در مورد اعمال الزامی و غیر الزامی به کار رفته است، از این روایت می‌توان مطلق رجحان تعلیم حدیث را استفاده نمود.

۳-۲-۷. طایفه هفتم: ابلاغ حدیث

صحيحه ابن ابی يعفور: عَنْهُمْ عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدَ بْنِ عِيسَى عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدَ بْنِ أَبِي نَضْرٍ عَنْ أَبَانَ بْنِ عَثْمَانَ عَنْ ابْنِ أَبِي يَعْفُورٍ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ × أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ | خَطَبَ النَّاسَ فِي مَسْجِدِ الْخَيْفِ فَقَالَ نَضَّرَ اللَّهُ عَبْدًا سَمِعَ مَقَالَتِي فَوَعَاهَا وَ حَفَظَهَا وَ بَلَّغَهَا مَنْ لَمْ يَسْمَعْهَا فَرُبَّ حَامِلٍ فِئْهَ غَيْرُ فِقِيهِ وَ رَبُّ حَامِلٍ فِئْهَ إِلَى مَنْ هُوَ أَفْقَهُ مِنْهُ | الْحَدِيثَ (همان: ۸۹ / ۲۷).

بحث دلالی: نکته اول: دلالت این روایت بر استحباب ابلاغ حدیث به دیگران با توجه به اینکه پیامبر| برای چنین شخصی دعا نموده‌اند واضح است. اما امر ظاهری بر وجوب در این روایت به چشم نمی‌خورد و دعای پیامبر| و طلب رحمت ایشان نشانه خاص بر وجوب یا استحباب عمل نیست و در مواردی که قرینه‌ای نباشد، حمل بر مطلق رجحان عمل می‌گردد که قدر متیقن آن استحباب است.

نکته دوم: نقل حدیث اختصاصی به افراد عالم و یا فقیه ندارد، بلکه هرکس که بتواند حدیثی را فرا گیرد و به دیگران ابلاغ کند مشمول دعای پیامبر| است. پس استحباب ابلاغ حدیث

عمومیت دارد. یکی از اثرات نقل حدیث نیز همین است که روایت به دست افراد عالم و قادر بر استنباط می‌رسد که می‌توانند به معانی نهفته در احادیث دست یابند و برای دیگران بازگو نمایند.

نکته سوم: این روایت شامل تعلیم حدیث هم می‌شود. زیرا اگر تعلیم را مخصوص رابطه استاد و شاگردی بدانیم، حداقل یکی از حالاتی که بین حامل حدیث و مخاطب او وجود دارد رابطه معلمی و شاگردی است. و اگر تعلیم اعم از این رابطه باشد نیز دلالت روایت بر تعلیم حدیث روشن‌تر است.

۸-۲-۳. طایفه هشتم: مذاکره حدیث

روایت اول: مرفوعه حجال: وَ عَنْهُ عَنْ أَحْمَدَ عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ مُحَمَّدٍ الْحَجَّالِ عَنْ بَعْضِ أَصْحَابِهِ رَفَعَهُ قَالَ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ | تَذَاكُرُوا وَ تَلَاقُوا وَ تَحَدَّثُوا فَإِنَّ الْحَدِيثَ جَلَاءٌ لِلْقُلُوبِ إِنَّ الْقُلُوبَ لَتَرِينٌ كَمَا يَرِينُ السَّيْفُ جَلَاؤُهُ الْحَدِيثُ (همان: ۲۷ / ۷۹).

روایت دوم: وَ عَنْهُ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ الْحُسَيْنِ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ إِسْمَاعِيلَ بْنِ بَزِيعٍ عَنْ صَالِحِ بْنِ عُقَبَةَ عَنْ يَزِيدَ بْنِ عَبْدِ الْمَلِكِ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ قَالَ تَزَاوَرُوا فَإِنَّ فِي زِيَارَتِكُمْ إِحْيَاءَ لِقُلُوبِكُمْ وَ ذِكْرًا لِأَحَادِيثِنَا وَ أَحَادِيثِنَا تَعْطَفُ بَعْضُكُمْ عَلَى بَعْضٍ فَإِنْ أَخَذْتُمْ بِهَا رَشِدْتُمْ وَ نَجَوْتُمْ وَ إِنْ تَرَكَتُمُوهَا ضَلَلْتُمْ وَ هَلَكْتُمْ فَخُذُوا بِهَا وَ أَنَا بِنَجَاكُمْ زَعِيمٌ (کلینی، همان: ۲ / ۱۸۷).

بحث سندی: صالح بن عقبه در روایات مختلف فيه است، عده‌ای مانند غضایری و به تبع ایشان علامه و ابن داوود او را غالی و کذاب می‌دانند، اما برخی دیگر مانند شیخ و نجاشی توصیفی درباره او ندارند (نجاشی، همان: ۲۰۰؛ طوسی، ۱۳۷۳: ۲۴۵). همچنین توصیفی از یزید بن عبدالملک در کتب حدیثی نیامده است مگر اینکه شیخ طوسی او را از اصحاب امام صادق × شمرده است (طوسی، همان: ۱۴۹). بنابراین، سند روایت ضعیف است.

بحث دلالی: صرف نظر از ضعف در سند، در این روایت امر به مذاکره و مباحثه حدیث شده است. این مذاکره الزاماً به معنای تعلیم حدیث نیست، بیان احادیث در محافل دینی و چنین مجالسی اعم از تعلیم این احادیث و یا تکرار احادیث اهل بیت^ع است، زیرا تکرار احادیث نیز فایده تذکر و توجه بیشتر به مضمون این روایات را دارد. بنابراین، تعلیم احادیث مشمول امر عام «تحدثوا» قرار می‌گیرد و رجحان دارد. البته اگر ترک مذاکره حدیث به زنگار گرفتن قلوب منجر شود، به گونه‌ای که زمینه انحراف انسان را از صراط مستقیم ایجاد کند، تشکیل مجالس مذاکره و بیان و احیاناً تعلیم احادیث لازم می‌شود.

در این روایت به وضوح، فراگرفتن حدیث و عمل به آن واجب شمرده شده است، زیرا علاوه بر ظهور امر در وجوب، تعلیل امام^ع نیز حاکی از این است که عمل نکردن به این دستور باعث ضلالت و هلاکت انسان است و عملی که ترک آن گمراهی و هلاکت را به دنبال داشته باشد واجب است. البته در نظر اول ممکن است به ذهن خطور کند که اطلاق ظهور امر در وجوب با اطلاق لفظ احادیث در تعارض است، زیرا یقیناً برخی از احادیث دلالت بر استحباب اعمال دارند و یا نهی در آنها در حد کراهت است. پس یا باید از ظهور امر در وجوب دست کشید و امر را بر مطلق رجحان حمل کرد و یا اینکه از اطلاق حدیث دست کشید و آن را محدود به احادیثی کرد که احکام الزامی در آنها بیان شده است. در صورتی که قرینه‌ای بر تقویت یکی از ظهورات در بین نباشد، شبهه تعارض مستقر می‌شود، اما با توجه به اینکه در این روایات قرینه بر تقویت ظهور امر «خذوا بها» در وجوب وجود دارد، زیرا در عمل نکردن به مضمون احادیث گمراهی و هلاکت قرار داده شده، باید دست از اطلاق احادیث برداشت و روایت را حمل بر احادیثی نمود که در آنها احکام الزامی وجود دارد.

نکته دیگر اینکه این روایت دلالت مستقیم بر تعلیم حدیث و حکم آن ندارد، زیرا کلمه «ذکراً لاحادیثنا» ظهور لفظی در یادآوری احادیث دارد. البته با تنقیح مناط می‌توان تعلیم احادیث را نیز مشمول حدیث دانست. بنابراین، چیزی که در هدایت و ضلالت مؤثر است عمل به احادیث است و دیدار شیعیان و نقل حدیث در این دیدارها مقدمه عمل به حدیث است. در نتیجه

گرچه نقل حدیث رجحان مطلق داشت، اگر عمل به حدیث منحصر به نشر حدیث در این دیدارها باشد، پس عدم نشر و ترک آموزش حدیث علت گمراهی می‌گردد که مصداق روایات حرمت کتمان علم و حرام است (حر عاملی، همان: ۲۷۰ / ۱۶) و بالملازمه نشر حدیث نیز واجب می‌گردد.

۹-۲-۳. طایفه نهم: تعلیم حدیث

این دسته از روایات اشاره به تعلیم دادن حدیث دارند، چه به صورت تعلیم عمومی باشد و چه به صورت آموزش به کودکان و جوانان.

روایت اول: رَوَاهُ فِي الْمَجَالِسِ عَنِ الْحُسَيْنِ بْنِ أَحْمَدَ بْنِ إِدْرِيسَ عَنْ أَبِيهِ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ أَحْمَدَ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيٍّ عَنْ عِيسَى بْنِ عَبْدِ اللَّهِ عَنْ أَبِيهِ عَنْ أَبِيهِ عَنْ أَبِيهِ عَنْ عَلِيٍّ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ | اللَّهُمَّ ارْحَمْ خُلَفَائِي قَبْلَ يَا رَسُولَ اللَّهِ وَ مَنْ خُلَفَاؤُكَ قَالَ الَّذِينَ يَأْتُونَ بَعْدِي يَرَوُونَ حَدِيثِي وَ سُنَّتِي ثُمَّ يَعْلَمُونَهَا أُمَّتِي (همان: ۲۷ / ۹۲).

بحث **سندی**: این روایت دارای ضعف سند است، زیرا محمد بن علی در روایت ابوسمینه است که معروف به جعل روایات و دارای تضعیف شدید در کتاب‌های رجالی است (نجاشی، همان: ۳۳۳؛ ابن داوود، بی تا: ۵۰۷). همچنین عیسی بن عبدالله نیز توثیق خاصی ندارد.

روایت دوم: فِي عُيُونِ الْأَخْبَارِ عَنْ عَبْدِ الْوَاحِدِ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ عَبْدِ دَوْسٍ عَنْ عَلِيٍّ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ قُتَيْبَةَ عَنْ حَمْدَانَ بْنِ سَلِيمَانَ عَنْ عَبْدِ السَّلَامِ الْهَرَوِيِّ عَنِ الرَّضَا × قَالَ رَحِمَ اللَّهُ عَبْدًا أَحْيَا أَمْرَنَا قُلْتُ كَيْفَ يَحْيَى أَمْرَكُمْ قَالَ يَتَعَلَّمُ عُلُومَنَا وَ يَعْلَمُهَا النَّاسُ فَإِنَّ النَّاسَ لَوْ عَلِمُوا مَحَاسِنَ كَلَامِنَا لَاتَّبَعُونَا الْحَدِيثَ (صدوق، ۱۳۷۸: ۱ / ۳۰۸؛ حر عاملی، همان: ۲۷ / ۹۳).

بحث **سندی**: درباره عبدالواحد بن محمد بن عبدوس اختلاف وجود دارد، اما با توجه به اینکه ایشان جزء مشایخ مرحوم صدوق است، اگر مبنای فردی توثیق مشایخ صدوق باشد، از این جهت توثیق می‌شود (اعراف، همان: ۲ / ۲۱۸). همچنین اختلاف نظری بین علما در توثیق علی

بن محمد بن قتیبه وجود دارد که با توجه به اعتماد کشی به ایشان و توصیف مثبت شیخ از وی و توثیق علامه حلی، قول به توثیق و حداقل ممدوح بودن ایشان اقوی است (طوسی، همان: ۴۲۹؛ نجاشی، همان: ۲۵۹).

روایت سوم: مرسله جمیل بن دراج: عَنْ عَدَّةٍ مِنْ أَصْحَابِنَا عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ خَالِدٍ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيٍّ عَنْ عُمَرَ بْنِ عَبْدِ الْعَزِيزِ عَنْ رَجُلٍ عَنْ جَمِيلِ بْنِ دَرَّاجٍ (أَوْ غَيْرِهِ) عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ × قَالَ بَادِرُوا أَحْدَاثَكُمْ بِالْحَدِيثِ قَبْلَ أَنْ تَسْبِقَكُمْ إِلَيْهِمُ الْمَرْجِيئَةُ (حر عاملی، همان: ۸۹ / ۲۷).

بحث دلالتی: روایت نخست، در مرحله اول شامل امامان بعد از پیامبر می‌شود، اما با تنقیح مناط شامل افرادی که به آموزش حدیث و نشر آن در جامعه می‌پردازند نیز می‌گردد. بدین ترتیب، روایت ظهور در رجحان تعلیم حدیث دارد. اما نمی‌توان بدون قرینه الزام به تعلیم حدیث را از این روایت فهمید، زیرا همان‌طور که قبلاً توضیح داده شد، دعای پیامبر در مورد انجام دهندگان عمل خاصی تنها دلالت بر رجحان مطلق آن عمل دارد که اگر قرینه‌ای در میان نباشد، قدر متیقن استحباب از آن استفاده می‌شود.

در دومین روایت، تعلیم‌دهنده علوم اهل‌بیت^۱ مورد دعای امام قرار گرفته که صراحت در رجحان این عمل دارد. همچنین این روایت قرینه‌ای است که نشان می‌دهد علم در کلام اهل‌بیت^۲ همان علمی است که از ایشان در قالب احادیث صادر می‌شود.

از روایت سوم با توجه به اینکه حرکت مرجئه اقدامی اعتقادی بود، قدر متیقن امر به تعلیم احادیث اعتقادی به جوانان استفاده می‌شود. از ظهور امر در وجوب نیز نمی‌توان دست کشید، زیرا انحراف اعتقادی جوانان شیعه از اموری است که شارع به هیچ وجه راضی به آن نیست. در صورت صحت سندی این حدیث به خوبی لزوم تعلیم احادیث اعتقادی را بیان می‌کند.

۴. نتیجه

روایاتی که در بحث تعاطی و ترغیب به حدیث بیان شد به سه دسته کلی تقسیم می‌شوند: احادیثی که خصوص تعلیم حدیث را بیان می‌کنند، مانند طایفه هشتم از روایات. احادیثی که به مقدمات تعلیم حدیث توجه می‌دهند. مانند طایفه چهارم و پنجم از روایات. احادیثی که هم به تعلیم حدیث و مقدمات تعلیم حدیث اشاره دارند و هم شامل روش‌های دیگر حفظ و نشر حدیث می‌شوند.

اکثر روایاتی که به عناوین نه‌گانه تقسیم شدند، در گروه سوم جای می‌گیرند. به عنوان نمونه بسط الحدیث یا نشر الحدیث عناوین مطلقه هستند که شامل کتابت حدیث، چاپ حدیث، استنساخ نسخ، آموزش احادیث و سایر اقداماتی می‌شوند که در بقا و نشر احادیث مؤثر است.

همچنین در ابواب مختلف حدیثی روایاتی آمده که به دلالت التزامی ترغیب به نشر و تعلیم حدیث می‌کنند، مانند احادیثی که تأکید بر مراجعه به معصومان^۱ برای فرا گرفتن دین دارند که به دلالت التزامی فهمیده می‌شود گسترش معارف دینی با بیان ائمه^۲ امری مستحسن است. اگر روایات متعدد در عناوین نه‌گانه را که به دلالت مطابقی به نشر و حفظ و تعلیم حدیث اشاره داشتند با روایاتی که به دلالت التزامی به نشر حدیث ترغیب می‌کنند همراه کنیم، تواتر معنوی روایات بر مسئله تعلیم و نشر حدیث فهمیده می‌شود.

دلالت این روایات را می‌توان در چند گزاره فقهی جمع‌بندی نمود:

الف. حکم اولی استحباب تعلیم حدیث

در بررسی دلالتی طوایف نه‌گانه احادیث مشخص شد که هیچ‌کدام بر وجوب تعلیم حدیث دلالت ندارند. حداکثر رجحان تعلیم حدیث توسط این احادیث قابل اثبات بود، همان‌گونه که در دلایل عام مانند عقل و قرآن نیز رجحان تعلیم حدیث استفاده می‌شد و قدر متیقن از رجحان در جایی که قرینه‌ای بر لزوم نباشد استحباب تعلیم حدیث است.

این حکم به عنوان اولیه بر تعلیم حدیث صدق می‌کند اما اگر تعلیم حدیث موضوع عناوین ثانویه شد، با توجه به عنوان جدیدی که پیدا نموده حکم آن نیز تغییر می‌کند؛ مانند:

۱. ترک تعلیم موجب تخفیف کلام و جایگاه معصومان^۱ باشد، یعنی نوعی استخفاف به شمار بیاید.

۲. ترک تعلیم مصداق کتمان علم شود. مخصوصاً در صورت نیاز مخاطب به دانستن واجبات دینی.

۳. ترک تعلیم موجب محجوریت کلی کلام معصومان^۱ باشد.

بنابراین، اصل اولی، استحباب مؤکد تعلیم حدیث به طور مطلق است، مگر در جایی که این عناوین ثانویه بیاید و موجب وجوب تعلیم و نشر حدیث شود. همچنین این حکم در جایی است که اطلاقات روایات مقید نشده باشد. ولی در صورتی که قیدی و یا قرینه‌ای در میان باشد باید مطابق تقیید اطلاقات عمل نمود. مثلاً اگر به مناسبتی از تعلیم حدیث نهی شده است، مانند تعلیم حدیث به کسانی که قدرت تحمل حدیث را ندارند و یا اینکه تعلیم حدیث مخالف اقتضای تقیه است (کلینی، همان: ۲/ ۲۲۲)، در این موارد باید از آموزش احادیث خودداری نمود.

ب. کفایه بودن حکم

تعلیم حدیث نیز دارای شرایط کفایه بودن است (صدر، ۱۴۱۷: ۱/ ۶۷؛ خویی، ۱۴۱۷: ۴/ ۵۷)، زیرا اولاً، هنگامی که انسان حدیثی را به فرد دیگری تعلیم می‌دهد. امکان تعلیم همان حدیث از دیگران گرفته می‌شود و فرد متعلم با یک بار فراگیری حدیث از حالت جهل خارج می‌گردد. بنابراین، اگر عده‌ای از علما که تعداد آن‌ها مناسب باشد به تعلیم حدیث اقدام نمایند، با عمل ایشان تکلیف از دیگران برداشته می‌شود. البته با توجه به اینکه تعلیم حدیث فی نفسه مستحب مؤکد بود، در صورتی تحت عنوان وجوب کفایه قرار می‌گیرد که تعلیم حدیث مصداقی برای عناوین ثانویه مانند عنوان وقایه و یا حرمت از بین رفتن و ضیاع احکام و مانند آن قرار بگیرد.

ج. توصلی بودن حکم تعلیم حدیث

اصل اولی در واجبات توصلی بودن آن‌هاست. در این موضوع نیز از اطلاق ادله، توصلی بودن تعلیم حدیث استفاده می‌شود. البته توصلی نوع دوم، یعنی قوام تکلیف به قصد اخلاص نیست، گرچه ثواب عمل با اخلاص بیشتر است، اما ریا در آن حرام است. با این توضیح که دو نکته در اطلاق روایات وجود دارد که توصلی بودن از نوع دوم را برای تعلیم حدیث ثابت می‌کند.

نکته اول: در اطلاقات این ادله قیدی ذکر نشده که بگوید قصد قربت در آن مانند نماز و روزه لازم است، پس توصلی است.

نکته دوم: همان‌طور که در موضوع تعلیم قرآن، به برخی روایات اشاره شد که در مقابل ریا و خودنمایی هنگام آموزش یا قرائت قرآن وعده عذاب می‌دادند، در موضوع تعلیم حدیث نیز روایاتی وجود دارد که اگر آموزش یا نشر حدیث وسیله خودنمایی و ریا و جدال باشد مذمت شده است (کلینی، همان: ۱/ ۴۶). بنابراین، توصلی نوع دوم ثابت می‌گردد.

د. شیوه آموزش و مراحل مختلف تعلیم حدیث

ادله فقهی درباره انتخاب شیوه‌های آموزش احادیث اطلاق دارند. روایاتی که به نشر و آموزش حدیث اشاره داشتند تأکید بر آموزش حدیث داشتند، اما نسبت به انتخاب شیوه آموزش مطلق بودند. همچنین برخی روایات که اطلاق دارند ما را به انتخاب بهترین شیوه و گزینش بهترین راه ترغیب می‌کنند که از آن به قاعده اتقان عمل تعبیر می‌شود (صدوق، ۱۳۸۵: ۱/ ۳۱۰). عقل نیز به عنوان یکی از ادله، انتخاب بهترین شیوه برای انجام هر کار را امری مستحسن می‌شمارد.

ه. اولویت تعلیم حدیث

با توجه به تبیین فقهی صورت گرفته، مشخص شد که آموزش احادیث از اولویت ویژه‌ای در نظام آموزشی اسلام برخوردار است و طراحی برنامه درسی آموزش حدیث در مدارس مستحب مؤکد خواهد بود. همچنین از آنجا که یکی از عناوین ثانویه، لزوم رفع محجوریت از احادیث معصومان^۱ بود، این احتمال مطرح است که وجود آموزش حدیث دست‌کم در برنامه درسی

برخی از پایه‌های تحصیلی واجب باشد. البته مستحب است که در آموزش حدیث از کارآمدترین شیوه‌های آموزشی بهره برد.

چگونگی برنامه‌ریزی تحصیلی متناسب با نتایج حاصل در این مقاله، تدوین کتاب‌های درسی و فرایند عملی شدن و تحقق برنامه مطلوب در سطح مدارس، نیازمند انجام پژوهش‌های محققان و عنایت مسئولان تعلیم و تربیت است.

کتابنامه

قرآن کریم.

ابن منظور، محمد بن مکرم، لسان العرب، بیروت، دار الفکر للطباعة و النشر و التوزیع - دار صادر، چاپ سوم، ۱۴۱۴ق.

اعرافی، علیرضا، فقه تربیتی، تحقیق، سید علی نقی موسوی، قم، پژوهشگاه حوزه و دانشگاه، اول، ۱۳۸۷.

برقی، احمد بن محمد بن خالد، المحاسن، قم، دار الکتب الإسلامیة، چاپ دوم، ۱۳۷۱ق.

حر عاملی، محمد بن حسن، تفصیل وسائل الشیعة إلى تحصیل مسائل الشریعة، قم، مؤسسه آل البیت^ع، چاپ اول، ۱۴۰۹ق.

خویی، ابوالقاسم، معجم رجال الحدیث، قائم شهر، پژوهش های فرهنگی، چاپ اول، ۱۴۱۳ق.

خویی، ابوالقاسم، محاضرات فی الأصول، قم، انتشارات انصاریان، چاپ اول، ۱۴۱۷ق.

راغب أصفهانی، حسین بن محمد، مفردات ألفاظ القرآن، بیروت - دمشق، دار القلم - الدار الشامیة، چاپ اول، ۱۴۱۲ق.

زبیدی، محمد مرتضی حسینی، تاج العروس من جواهر القاموس، بیروت، دارالفکر، چاپ اول، ۱۴۱۴ق.

شبلی، احمد، تاریخ آموزش در اسلام، محمدحسین ساکت، تهران، نگاه معاصر، چاپ اول، ۱۳۸۷.

صدر الدین شیرازی، محمد بن ابراهیم، شرح أصول الکافی، تهران، مؤسسه مطالعات و تحقیقات فرهنگی، چاپ اول، ۱۳۸۳.

صدر، سید محمدباقر، بحوث فی علم الأصول، قم، مؤسسه دائرة المعارف فقه اسلامی، اول، ۱۴۱۷ق.

- صدوق، محمد بن علی ابن بابویه، الخصال، قم، جامعه مدرسین، چاپ اول، ۱۳۶۲.
- صدوق، محمد بن علی بن بابویه، عیون أخبار الرضا، تهران، نشر جهان، چاپ اول، ۱۳۷۸ق.
- صدوق، محمد بن علی بن بابویه، علل الشرائع، قم، کتاب فروشی داوری، چاپ اول، ۱۳۸۵.
- صدوق، محمد بن علی بن بابویه، الأمالی، بیروت، اعلمی، چاپ پنجم، ۱۴۰۰ق.
- طوسی، محمد بن حسن، رجال الطوسی، قم، مؤسسه النشر الاسلامی التابعة لجامعة المدرسین، چاپ اول، ۱۳۷۳.
- علم الهدی، جمیله، نقش جریان روشنفکری در سکولاریسم تربیتی، تهران، کانون اندیشه جوان، چاپ سوم، ۱۳۸۶.
- فیومی، أحمد بن محمد، المصباح المنیر فی غریب الشرح الكبير للرافعی، قم، مؤسسه دار الهجرة، چاپ دوم، ۱۴۱۴ق.
- کلینی، محمد بن یعقوب، الکافی، قم، دار الحدیث، چاپ اول، ۱۴۲۹ق.
- مازندرانی، محمد صالح بن احمد، شرح الکافی-الأصول و الروضة، تهران، المكتبة الإسلامية، چاپ اول، ۱۳۸۲ق.
- مجلسی، محمدباقر بن محمدتقی، بحار الأنوار الجامعة لدرر أخبار الأئمة الأطهار، بیروت، دار إحياء التراث العربی، اول، ۱۴۰۳ق.
- مصطفوی، حسن، التحقيق فی کلمات القرآن الکریم، تهران، وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی، چاپ اول، ۱۳۶۸.
- معارف، مجید، تاریخ عمومی حدیث، تهران، انتشارات کویر، چاپ اول، ۱۳۸۵.
- میرداماد، محمدباقر بن محمد، التعلیقة علی أصول الکافی، قم، النخام، چاپ اول، ۱۴۰۳ق.
- نصیری، علی، روش شناسی نقد احادیث، قم، انتشارات شریعت، چاپ اول، ۱۳۹۰.

Abstract

The Quran and tradition are the most important sources of knowledge in Islam. In the period of the infallible (AS) and in the Islamic education system until before the period of formal education, preference and priority was given to teaching Quran and hadith. Unfortunately, in the present age, formal education has been laid out and designed with complete disregard for educational preferences and educational theoretical principles of Islam as a consequence of which the sayings and traditions of the infallible imams have been practically neglected. Any efforts to Islamize the schools would require the theoretical principles for teaching Islamic sciences including hadith sciences to be explained. In this article, first with reliance on the deduction method characteristic of *Jawaher al-Kalam* the concept and need for teaching hadith have been explained in the generalities section. Thereupon, the corroborating reasons and arguments have been scrutinized. It has been concluded at the end that teaching hadith is highly recommended per se and that priority should be given to it regardless of the circumstances but it is likely that the Islamic law about teaching hadith may change into one of the five legal values or qualifications.

Keywords: hadith, narration, teaching, hadith, Islamic law on teaching hadith.

* Date of submission: ۱۳۹۳/۲/۱۰ Date of acceptance: ۱۳۹۳/۲/۱۶.

** Associate professor, Al-Mustafa International University

*** Student of doctoral level, Al-Mustafa International University (writer in charge)
(wahid.moshtaq1@gmail.com).